

سانسور و آزادی بیان

«تأویلی از سوره قلم»

سانسور یعنی ممانعت از جریان خلاق و طبیعی اندیشه در خدمت منافع و مصالحی که حکومتی بر جامعه اعمال می‌کند. و بی‌تردید منظور از آزادی اندیشه و بیان، فحاشی و افترازنی ناحق به دیگران نیست که این خود مصداق نوع دیگری از سانسور است. زیرا وقتی در جامعه‌ای فحاشی و افترا ناحق رایج شود بزرگترین مانع بیان حقیقت است و گوش و هوش جامعه را نسبت به فهم حقایق فلج و کر می‌سازد و هرج و مرج فکری حاکم می‌شود. به مانند آنچه که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب در سراسر کشور شاهد بودیم که منجر به شدیدترین سانسورها و سرکوب قلم و اندیشه و بیان گردید و عاقبت به این فتوا انجامید که: قلم‌ها را بشکنید و زین پس هر کسی که خلاف ما نظری دهد مقتول است...!!

این فتوا آن‌هم فقط چند ماه پس از پیروزی انقلاب و در سرآغاز بهار آزادی در حکم فتوای اعدام اندیشه و تیر خلاص بر مغز جامعه بود که استمرار چنین فتوایی در طی چهار دهه موجب شد که جامعه ما برآستی دچار سکنه مغزی شده و از اندیشه تهی گردد که عوارضش را در همه ارکان جامعه از رأس حاکمیت تا قلب عامه مردم شاهدیم که کل نظام حاکم بر کشور مصداق حماقت سالاری و واژگونی ارزش‌هاست.

هرج و مرج فکری - فرهنگی حاکم بر کشور در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب امری طبیعی بود و واکنشی در قبال آزادی از اسارت و استبداد خفقان هزار ساله شاه و شیخ محسوب می‌شد که می‌بایست به‌درستی مدیریت می‌شد نه سرکوب! و لذا شاهد بودیم که خفقان مرگباری که از همان آغاز پیروزی انقلاب بر جامعه حاکم گشت به‌مراتب شدیدتر و خونین‌تر از خفقان عصر پهلوی بود که روح اندیشه‌گری را در سراسر کشور عقیم ساخت و همه متفکران را به قبرستان و زندان و کنج خانه‌ها و تبعیدگاه‌ها فرستاد و فقط جاهلان و چاپلوسان و ریاکاران ضد انقلاب و فرصت‌طلب و غیر مؤمن را بر سرنواخت کشور حاکم ساخت که حاصلش همین است که امروزه پس از چهاردهه شاهدیم که آشکارا حاکمیت حماقت و تزویر است و فرار مغزها و حتی مغزهای علمی - فنی از کشور که گوی سبقت در سراسر جهان را ربوده و رکورددار جهان شده است. همه اینها محصول آن فتوای معروف در سال ۵۸ است. اینکه سائر افراد و گروه‌های انقلابی هم در ظهور آن بلوا شریک بودند ولی توقع ما از رهبری انقلاب بود که یک روحانی فقیه و فیلسوف و عارف و پیری بود که به اندازه نیم قرن تجربه مبارزه با استبداد داشت و نمی‌بایست چنان خطائی کبیر را مرتکب می‌شد و بزرگترین انقلاب فرهنگی - معنوی عصر را اینسان بدنام و بدشگون می‌ساخت که الگوی طرد و لعن هر انقلابی در جهان شود و دین مبین و مذهب حقه

امامیه را این گونه در سراسر جهان بی آبرو سازد تا آنجا که بقایای پهلوی و ساواک و دربار مدعی نجات دین و دنیای مردم ایران شوند.

وقتی گروهی از مردم فقط به خاطر طرز فکر و بیان و اعتقادات خود زندانی یا اعدام می شوند نطفه فکر و روح اندیشه و معنویت در آن جامعه می میرد. این دیگر سانسور هم نیست بلکه سکتة مغزی در جامعه است. آری، همه اینها برای حفظ اصل انقلاب و نظام انقلابی بود ولی در بلندمدت حاصلی کاملاً وارونه به بار آورد و انقلاب و نظام را در ذاتش دچار خودبراندازی نمود. این عین خودکشی بود. توبه و اظهار ندامت ملت از هر چه انقلاب و اسلام و میل رجعت به عصر پهلوی حاصل نهائی چنان تلاش های مذبوحانه است.

اینک شاهدیم که هر روز یک روحانی و فقیه و مرجع شیعی از انقلاب و مذهب تشیع رویگردان شده و به اسرائیل و وهابیت می گراید و حتی به اصل دین پشت می کند و به اصطلاح سکولار می شود و مغزهای متفکر نظام یکی پس از دیگری از کشور می گریزند و به کمپ آمریکا و اسرائیل و آل سعود ملحق می شوند. همه این وقایع مهلک جز حاصل چهل سال سانسور و سرکوب اندیشه و بیان نیست که جامعه را تبدیل به باتلاقی نموده که در خودش بلعیده می شود.

این روند مالیخولیائی و واژگونسالار مرحله به مرحله همه دلسوزان مخلص انقلاب و اسلام و مردم را تبدیل به براندازان نظام نمود. این نیز از هنرهای ویژه مسئولین کلان کشور است که در این کارگاه خائن سازی و جاسوس پروری کسی را مستثنی نکرده اند و لذا تمامیت دستگاه اطلاعاتی - امنیتی کشور صرف مبارزه با مردم است و کشف خائن و جاسوس! و این در حالیست که سیا و موساد تا اعماق ذات نظام نفوذ کرده اند و بقول یکی از مسئولین امروزه احدی از دولتمردان دیگر تأمین جانی هم ندارند. و اینست آخر عاقبت چهل سال سانسور و خفقان و مبارزه با التقاط و انحراف و ... در خدمت برپائی ولایت مطلقه و اسلام ناب ناب!!

اگر همین یک آیه مشهور از قرآن مدنظر مسئولین و روحانیون حاکم قرار می گرفت این همه فجایع به بار نمی آمد: «براستی که هدایت شدگان کسانی هستند که به همه سخنان گوش فرا می دهند و بهترینش را برگزیده و تبعیت می کنند. براستی که اینانند اهالی خرد ناب!!» این سرلوحه حسینیة ارشاد و آثار دکتر شریعتی بود که مورد اشد ظلم ناجوانمردانه تقریباً همه افراد و گروه های انقلابی قرار گرفت که این مظلومیت تا به امروز ادامه یافته است. مظلومیت دکتر شریعتی، کمر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی را شکست و همه را به جان هم انداخت و حمام خون به پا شد! بدان!

هر که این خفقان و استبداد فکری و عقیدتی را به قرآن و اسلام و تشیع نسبت دهد یا احمق است یا شیطان! کتابی که قلبش لاکراه فی الدین است و مکتبی که در آن پیامبر و امام و خلیفه اش را بر بالای منبر به مؤاخذه و محاکمه می کشند (توده مردم) و خلیفه و امامش با اینکه از دسیسه ترورش باخبر شده بود حاضر نشد برای خودش محافظ و بادیگارد بگمارد و بالاخره کشته شد. هر چند که مسئولین نظام، سیاست علی^(ع) را کودکانه و احمقانه می خوانند. این جریان انحطاط فکری و فرهنگی حاکم بر کشور به جائی رسیده که از بحران هویت و ایمان و عقیده به بحران آب و هوا و نان و

جان و ناموس انجامیده است و کشور ما امروزه از بابت همه بحران‌های مادی و معنوی رکورددار جهان است. آیا مسئولین کلان کشور حتی آمارهای حکومتی را هم نمی‌بینند و سیاه‌نمایی می‌دانند؟!

ملت‌نی که از ترس جان و نان شهامت تفکر را از دست داده، در ناپاکی‌ها غرق شده و قلب و روحش مرده است زیرا بقول الهی در کتابش نفس آدمی فقط بواسطه نور تعقل است که پاک می‌شود. سانسور و خفقان فکری و اکراه و اجبار دینی قلمرو حاکمیت طاغوت است و این آشکارترین آموزه آیه‌الکرسی است! هر چند که هر عقل سلیم و بیداری درک می‌کند که ایجاد اکراه و اجبار در دین جز مکر و نفاق و کفر نهان حاصلی ندارد و برای فهم این حقیقت نیازی به تفسیر قرآن نیست و حداقل فطرت اخلاقی کفایت می‌کند.

به یاد می‌آوریم که اکثر گروه‌های انقلابی در سال‌های نخست پیروزی انقلاب دست به اسلحه بودند و مخالفین خود را تهدید به مرگ می‌کردند. پس حکومت هم که صاحب اصلی سلاح بود به خود حق داد که شلیک کند. روحانیون که به‌مثابه اولیای مردم هستند نمی‌بایست با این گروه‌ها مقابله به مثل کنند. به هر حال بسیاری از فجایعی که نمی‌بایست رخ می‌نمودند روی دادند. پس اینک بیائیم و آب رفته را به جوی بازگردانیم آب آزادی اندیشه و بیان و عقیده را! بسیاری بر این باورند که دیگر دیر شده است ولی ما بر این اعتقادیم که درب توبه همیشه باز است. نگذاریم بقایای رژیم فاسد پهلوی لباس منجیگری بر تن نموده و ملت ما را به مهلکه‌ای دیگر اندازند! آیا از میان مسئولین هیچ انسان دلسوز و صدیقی باقی نمانده که دلش به‌خاطر این ملت به درد آید؟

در سال ۸۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «کارنامه فرهنگی سی ساله انقلاب» کل مردم و دولت را دعوت به توبه نمودم که نتیجه‌اش فقط دستگیری و پاپوش‌دوزی و حبس و خونریزی و سکت‌ها در زندان شد و چهار ماه بعد از این مقاله آن فتنه بزرگ روی نمود که تا به امروز ادامه یافته است که بقول رهبر انقلاب کمر نظام را شکسته است.

و اینک برآستی بر آستانه قیامت تمامیت انقلاب و نظام قرار داریم. و بقول الهی در کتابش در چنین قیامتی کسانی بخشوده و رستگار می‌شوند که مسئولیت اعمال خود را پذیرفته و توبه کنند در غیر این صورت دچار اشد شقاوت گشته و هلاک می‌گردند.

آنچه که انقلاب ۵۷ را باعث شد فقدان حداقل آزادی اندیشه و بیان بود نه هیچ چیز دیگری! از این رو بود که پرچمداران انقلاب جملگی زندانیان سیاسی بودند که به‌خاطر همین امر زندان و شکنجه شده بودند. مبارزه مسلحانه هم واکنش جبری در قبال غایت سانسور و خفقان و فقدان حداقل آزادی بیان بود. گروه‌های مسلح دست به عملیات نظامی می‌زدند تا تحت الشعاع تحریک و بیداری و توجه مردم بتوانند اطلاعاتی بدهند و همین! یعنی حرفی را که می‌بایستی با قلم بزنند با اسلحه می‌زدند! و هزار افسوس که این اشتباه بزرگ چندماه پس از پیروزی انقلاب در وسعت و شدتی بسیار بزرگتر تکرار شد همان‌طور که شرحش گذشت. پس رهبران و ایدئولوگ‌های انقلاب کمترین درسی از رژیم پهلوی و انقلاب نگرفته بودند. آنها پنداشتند که تحت عنوان خدا و رسول و دین هر نوع سانسور و خفقان و استبداد فکری حلال و مجاز

است در حالی که اتفاقاً حقیقت امر کاملاً خلاف این پندار باطل است چرا که در دین مبین اسلام آزادی عقیده و بیان یا امر به معروف و نهی از منکر از پائین به بالا از اهم واجبات است همان طور که در سراسر مجموعه آثارمان ابعاد این حقیقت را تبیین کرده ایم. گناه و ظلم این خفقان فکری در لباس دین هزاران بار نابخشودنی تر است همان طور که رسول اکرم فرموده که ظلم بدتر از کفر است و حکومت ها به کفرشان پایدارترند تا به ظلمشان! آن هم ظلم در لباس دین!

این یک حق فطری در بشر است که هیچ انسان عاقلی به خاطر نان، جانش را فدا نمی کند ولی به خاطر آزادی عقیده و بیان هم نانش را به خطر می اندازد و هم جانش را و امنیت و همه دار و ندارش را! و اینست راز هر انقلابی! پس باید اقرار کرد که در همان سال نخست پیروزی انقلاب، کل روح و ذات و جان انقلاب تخطئه و سرکوب و محکوم به اعدام شد که حاصلش اینست که می بینیم که ابعاد و اعماق مصائب و فجایعش در وصف نمی گنجد!

آنگاه که رهبر انقلاب حکم شکستن قلم ها و جان ها را صادر کرد ای کاش آیه نخست سوره قلم به یادش می آمد که: «سوگند به قلم و آنچه می نویسند که تو به نعمت پروردگارت مجنون نیستی!»

یعنی قلم آن نعمتی است که انسان را از ابتلای به جنون مصون می دارد. لذا حکم شکستن قلم ها و جان های صاحب قلم عین حکم به شکستن عقل و وجدان ملی بود. و لذا ما اینک بیش از چهل سال است که در جنون غوطه می خوریم! آنچه که امروزه بر کل سرنوشت ملت حاکم است جز جنون چه نام دارد: اقتصاد جنونی، سیاست جنونی، فرهنگ جنونی، اخلاق جنونی، عواطف جنونی، اعتقادات جنونی، امنیت جنونی و قضاوت جنونی و ادعاهای جنونی!

بسیاری از دشمنان خونی دین و اسلام و مذهب امامیه تلاش می کنند که جمهوری اسلامی ایران را مظهر تمامیت مکتب بدانند و بدین طریق دین مبین را یکسره باطل کنند. و لذا به ما می گویند که: آیا تو از آیت الله خمینی و صدها آیت الله دیگری که همه عمرشان را صرف یادگیری و تعلیم دین خدا و اسلام و تشیع کرده اند بهتر می فهمی؟ آیا تو اسلام شناس تر از این همه آیت الله ها هستی؟ چرا کاسه داغ تر از آش شده ای! و... .

ما با این جماعت حرفی نداریم مخاطب ما کسانی هستند که ذره ای درد دل و دین و معرفت دارند. ولی با منطق خود این جماعت شقی باید گفت که: این قدر که امثال شما سنگ تمدن غرب و آمریکا را به سینه می زنید خود غریبان و متفکران بزرگش چنین ادعاهائی ندارند و منتقد اساس علوم و فنون و لیبرالیزم و دموکراسی و تمدن مغرب زمین هستند. آیا شما تمدن غرب را بهتر می فهمید یا متفکران بزرگش چون پلانک و انیشتن و نیچه و هایدگر که بانیان مدرن این تمدن هستند و همه عمرشان را در ذات آن اندیشیده و تحقیق کرده اند.

فرق ما مسلمین با شما اینست که در دین مبین حتی یک مسلمان مبتدی می تواند به پیامبر و امام و خلیفه و سلطاناش انتقاد کند و از او سؤال نماید در حالی که پابرهنه است و سواری هم ندارد. این آموزه پیامبر و امامان ماست. در حالی که آموزه شماها اینست که: «هر که پولدارتر و زوردارتر است بر حق تر است و آدم بی پول و بی زور حتی حق سؤال کردن ندارد

تا چه رسد به انتقاد کردن!...» ولی خدای ما به ما آموخته که ما حق داریم حتی از خود او سؤال کنیم و به درگاهش گلایه نمائیم و او را درباره آفرینش جهان به چالش بکشیم! این را امامان و عارفان ما به ما آموخته‌اند تا چه رسد انتقاد به علما و مراجع و آیت‌الله‌ها! خود قرآن کریم شهادت انتقاد از خدا و رسولش را به همگان داده است: برخی می‌گویند پس چرا به خود ما وحی نمی‌شود؟ برخی نیز می‌گویند که به خود ما نیز وحی می‌شود پس چرا از رسول اطاعت کنیم! و....

در حقیقت خداوند اجازه هر نوع سؤال و چالش و گلایه و ادعائی را در درگاهش به بندگان عطا کرده است هر چند که برخی از آخوندهای ما چنین حقی را از مردم سلب نموده و به‌خاطر چنین مسائلی آنها را تکفیر و مرتد می‌کنند. بخصوص آن مسائلی که آنها را مخاطب می‌سازد و پاسخی برایش ندارند.

قرآن کریم از این منظر یک بیانیه تمام عیار آزادی عقیده و بیان است که خدا به خلق عرضه داشته است بخصوص به امیون همچون بنده که نه ذره‌ای عربی می‌داند و نه ساعتی در حوزه‌های علمیه به‌سر برده و فلسفه و حدیث و کلام و اصول آموخته است و نه حضور هیچ استادی را درک کرده است جز خود خدا و امام زمانش!

نخستین موج دشمنی قریش با رسالت محمدی از آنجائی آغاز شد که بردگان حق سخن گفتن در نزد صاحبان خود را پیدا کردند و زنان هم حق اظهارنظر در نزد شوهرانشان! و این اساس دین محمد بود که جز آزادی عقیده و بیان نبود! و سپس آزادی نقد و گلایه و دادخواهی از خود رسول در پای منبر بود که به هر برده بی‌سروپائی داده شده بوده و همه اینها در یک کلمه یعنی امر به معروف و نهی از منکر که جریانی از پائین به بالاست و نه بعکس! ولی متأسفانه ایدئولوگ‌های انقلاب این حق را از جانب مردم به‌سوی خودشان تاب نیاورند و در همان سال اول پیروزی انقلاب این ابتدائی‌ترین حق انقلاب را تکفیر نمودند.

امام حسین^(ع) هم در کربلا فرمود که من امروز برای احیای حق امر به معروف و نهی از منکر برخاسته‌ام. یعنی آزادی عقیده و بیان مخالفت با خلافت یزید و عدم بیعت با او!

خداوند در سوره قلم پس از تکریم از حق قلم آنگاه بدترین فحش‌ها و صفات پلید را به دشمنان قلم نسبت داده است: سوگندخوران کذاب و بی‌مقدار، عیب جویان سخن‌چین، دشمنان خیر، تجاوزگران گناهکار، بنده خشم و خشونت و این همه حرام‌زادگی!

از این کلام حیرت‌آور الهی درمی‌یابیم که غایت خشم و نفرت خدا از دشمنان قلم تا چه مقدار است که در هیچ جای کتابش خطاب به هیچ‌کس و گروهی این همه خشم و نفرت خود را اظهار ننموده است و این همه پلیدی را یکجا به آنها نسبت نداده است یعنی به دشمنان آزادی بیان!

سانسور و خفقان فکری - عقیدتی موجب پیدایش هذیان و جنون و مالیخولیا در جامعه می‌شود، آیا علائم این جنون را در همه ارکان حاکمیت و جامعه شاهد نیستیم؟

وقتی والدینی آزادی اندیشه و بیان عقاید و عواطف را از فرزندان خود سلب می‌کنند و آنها را وادار به اطاعت نابخردانه از خویش می‌کنند چه اتفاقی می‌افتد؟ اول اینکه فرزندان از والدین خود دچار کینه و نفرت و بی‌اعتمادی می‌شوند. دوم اینکه تدریجاً به‌سوی دروغ و ریا و نفاق و خیانت می‌روند و فریبکار می‌شوند. سوم اینکه از ترس دچار خودسانسوری افکار و عواطف در خویش‌تن می‌شوند و بر علیه عقل و دل خود به جدال و انکار برمی‌خیزند. و این همان جریانی است که فرزندان را دچار اختلالات عصبی و روانی و فساد اخلاقی و انواع جنون و مالیخولیا می‌سازد. و این همان واقعه‌ای است که در سال‌های پس از انقلاب تاکنون در مردم ما در جریان بوده است که تا اعماق حکومت هم سرایت کرده است: کینه و نفرت، خیانت و خودفروشی، هذیان و نفاق و جنون و عاقبت انفجار و فروپاشی!

آیا برآستی کسی نیست که در حاکمیت کشور این حقایق عریان را فهم نموده و عاجی کند تا کار به شرایطی بی‌بازگشت نرسد و اگر هم برسد بازگشت به پهلوی نباشد؟

اگر مسئولین کلان کشور حق این آیه در سوره زمر را درک و باور می‌کردند که هدایت و نخبگی از مسیر گفت و شنود آزاد همه افکار و اعتقادات گوناگون در جامعه حاصل می‌شود و نه از طریق سانسور و سرکوب همه افکار مخالف رهبری، عاقبت انقلاب به اینجا نمی‌رسید. و رهبر انقلاب هم پس از حدود کمتر از ده سال از پیروزی انقلاب در بیانیه‌ای رسمی اعلان انزوا و تنهائی نمی‌کرد و نمی‌گفت که هیچ سخنگویی ندارد! این واضح‌ترین نشان جدائی و نفاق بین رهبر و مردم بود که کمر انقلاب را شکست! بخصوص آنگاه که حتی معتمدترین و نزدیکترین فرد به رهبر یعنی قائم مقام رهبری هم بر علیه رهبر قیام کرد! یعنی کسی که اصلاً باعث و بانی و ایدئولوگ تامه اصل ولایت مطلقه فقیه بود که تا آخر عمرش در حبس خانگی به‌سر برد و مرد! کسی که به‌لحاظ علم و فقاقت در نزد رهبر انقلاب در رفیع‌ترین درجه قرار داشت یک شبه متهم به حماقت و فساد گردید و از حق آزادی قلم و بیان نیز محروم شد پس دیگر تکلیف سائر اهل قلم و اندیشه و علم پرواضح است. این گونه بود که به‌سرعت رهبر از مردم جدا شد و حامیانش همه از یکدیگر جدا شدند و دچار نفاق گشتند و مردم نیز گروه گروه به‌جان هم افتادند و این شقاق و نفاق تا قلب خانواده‌ها رسوخ کرد و حمام خونی خانگی برپا ساخت. این حوادث فجیع و حیرت‌آور یکی پس از دیگری نشان می‌داد که ذات این انقلاب دچار تحریف و انحطاط شده است ذاتی که جز آزادی اندیشه و بیان نبود که در رأس همه شعارهای انقلابیون چپ و راست قرار داشت و باعث انقلاب بود. استبداد فکری، خانواده‌ها را تار و مار و جامعه‌ای را متلاشی می‌سازد و کالبد حکومت را از درون منفجر می‌کند.

آیاتی که در قرآن آشکارا دال بر حق آزادی عقیده و بیان و انتخاب در دین هستند یکی و دو تا نیستند که اکثرشان در جامعه انقلابی آن عصر معروف بودند و بر کسی پنهان نبود. پس رهبران و روحانیون انقلابی را چه شده بود که آن گونه دچار نسیان شدند. این نسیان حاصل وسوسه قدرت بود! و بیهوده نبود که تنها اصلی که بر کل سیاست‌های کشور حاکم

گشت اصل حفظ نظام به هر قیمت و روشی بود یعنی همان چیزی که ماکیاولیسم خوانده می‌شود و در تضاد با همه اصول و فروع دین ماست. پس واضح است که انقلاب اسلامی ایران از انقلابیت و اسلامیتش خارج شده بود آن‌هم فقط کمتر از یکسال از پیروزش که فتوای شکستن قلم‌ها صادر شد و یک شبه همه گروه‌های انقلابی مسلمان و غیر مسلمان را به میدان جنگ کشید و رسماً بر علیه نظام اعلان جنگ کردند. این سلاح‌ها جملگی همان قلم‌هایی بودند که شکسته شدند!

گروه فرقان که یک گروه تخصصی تفسیر قرآن به رهبری یک آخوند جوان بود نخستین گروهی بود که دست به اسلحه و ترور زد و مرتضی مطهری نخستین ترور آنها بود. در حالی که این گروه در اعتقادات بنیادی خود شدیداً مخالف جنگ مسلحانه بود و لذا همواره گروه‌های چریکی را متهم و محکوم می‌کرد اینک مورد محکومیت همه آن گروه‌های چریکی دیروز قرار گرفت هر چند که خود این گروه‌های چریکی قبل از انقلاب، دو سال بعد انقلاب وارد میدان نبرد مسلحانه شدند. و این کل داستان تبدیل قلم به اسلحه بود که یکسال پس از انقلاب دوباره تکرار شد. بدون شک ما به هیچ‌یک از این گروه‌ها حق نمی‌دهیم همان‌طور که به حاکمیتی که باعث این فتنه بود.

کسی که برای بیان اعتقادات خود دست به اسلحه می‌برد در حقیقت تسلیم اراده حکومتی شده که حق آزادی بیان را از او گرفته و او را به زور اسلحه خاموش کرده است. ولی عدالت و انتقام نهفته در ذات جامعه خود به خود این‌گونه مقابله به مثل می‌کند و کسی قادر به جلوگیری از آن نیست. ولی از این نوع عدالت هیچ گشایش و رحمتی بیرون نمی‌آید. همان‌طور که خداوند در کتابش فرموده که اگر بخواهد مردمان را به عدلش محاسبه کند احدی بر زمین باقی نمی‌ماند!

حال بهتر به ذات آن آیات در سوره قلم پی می‌بریم که چرا آنهایی که دشمنان آزادی قلم و بیان هستند باعث و بانی همه انواع پلیدی‌ها در جامعه می‌شوند: خیرستیزی، تجاوز به حقوق مردم، خشونت، بدگوئی و تجسس در احوال و اعمال مردم، حقارت و ذلت‌پراکنی و بالاخره حرامی‌گری و زناکاری و بی‌ناموسی! آیا همه این صفات را امروزه در سراسر کشور نظاره نمی‌کنیم! اینها همه از نتایج شکستن قلم‌هاست!

آیه اول سوره قلم آشکارا سلامت عقل را محصول قداست قلم و آزادی بیان در جامعه معرفی می‌کند: «سوگند به قلم و آنچه که می‌نویسند که تو به نعمت پروردگارت مجنون نیستی!» در اینجا به وضوح شاهدیم که خداوند به همه قلم‌ها سوگند یاد کرده و به هر نوع نوشته‌ای! و لذا امروزه این قداست و عقلانیت از جامعه ما رخت بر بسته است و جنون و پلیدی‌ها بر جایش نشسته است. و لذا در همین سوره خطاب به دشمنان قلم می‌فرماید که: «شما از چه کتابی پیروی می‌کنید؟ نکند که کتاب دیگری به شما وحی می‌شود که در خفا آن را می‌خوانید!!؟» که این را باید از مسئولین کشور پرسید و مخصوصاً از روحانیون حاکم!

گوئی که سوره قلم همین امروز بر جامعه ما و مسئولین کشور نازل شده است. و این نیز از معجزات حیرت‌آور قرآن کریم است که همواره زنده و ناطق می‌باشد در نزد کسانی که با دلی سلیم و پاک آن را تلاوت می‌کنند.

و اما سوره قلم به آیه‌ای ختم می‌شود که همگان آن را بر سر در خانه و اتومبیل و بازوان خود حمل می‌کنند تا از «چشم زخم» مصون بمانند یعنی آیه «وان یکاد»!

و چه بسا کافران چون باطن قرآن (ذکر) را بشنوند تو را با نگاهشان زخمی کنند و بگویند که او مجنون است. حال آنکه هشدار بزرگی از برای جهانیان است.

همان طور که خطاب این آیه اهل قلم و قرآن و ذکر و معرفت باطنی است پس این آیه برای مصونیت از چشم زخم نیست بلکه برای مصونیت از اتهام جنون در قبال عداوت کافران است. و آن مصونیت جز به نور قلم و تفکر باطنی نیست. همان طور که سوره قلم با آیه‌ای درباره جنون آغاز شده و با آیه‌ای دیگر درباره جنون پایان می‌یابد. یعنی فقط به نور قلم می‌توان از حریم قدسی عقل حراست نمود و از جنون در امان ماند. همان طور که قلم نخستین آفریده الهی در ازل است که بواسطه آن جهان هستی را خلق نمود، به نور قلم نیز باید خلق جدید آخرالزمانی را بنا نهاد آن هم در عصری که جنون بر سراسر جهان مسلط گشته و آدمی را تبدیل به جن و شیطان می‌کند.

همان طور که از بزرگان ما نقل شده که هر حقیقتی به ضدش شناخته می‌شود پس فقط در قلمرو آزادی قلم و بیان است که افکار و آرای نقیض به میدان می‌آیند و عاقبت کلامی که دارای حقی برتر است پیروز میدان می‌شود. اگر روحانیون ما این حقیقت را درک و باور می‌داشتند و به حقانیت آرای خود نیز ایمان داشتند قلم‌ها را نمی‌شکستند تا عاقبت آرای خودشان هم به عنوان آخرین حرف میدان بر سر خودشان بشکند و حرفی برای دفاع از خود نداشته باشند.

حقیقتی که هیچ نقیضی در میدان تضارب اندیشه‌ها نداشته باشد محکوم به ابطال است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۳/۲۸